

این جا همه می بخشد

[چهار نمایشنامه]

نیل لیبت

برگردان پژند سلیمانی



انتشارات نیلا

www.ketab.ir

لیبوت، نیل، (- ۱۹۶۳م Labute, Neil

این‌جا همه می‌بخشند [چهار نمایشنامه] / نوشته‌ی نیل لیبوت؛ برگردان پژند سلیمانی.

تهران: نیلا؛ چاپ یکم ۱۴۰۰.

۱۲۰ ص - - [قلمرو هنر ۳۴۲؛ زیر نظر حمید امجد]

ISBN: 978-600-122-213-9

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: The Mercy Seat

نمایشنامه‌ی امریکایی - - قرن ۲۱م.

سلیمانی، پژند، ۱۳۶۰ - ، مترجم

۱۳۹۶ ۲ت ۲الف ۸۱۲/۶

PS 3621

کتابخانه‌ی ملی ایران ۴۹۰۴۲۴۴



انتشارات نیلا

قلمرو هنر [۳۴۲]

زیر نظر حمید امجد

این جا همه می بخشد

چهار کتابخانه؛ شامل

«این جا همه می بخشد»، «می دونی چی می خنده واره»، «تقسیم»، «یک دنیا معذرت»

نوشته ی نیل لیوت

برگردان پژند سلیمانی

با سپاس از همکاری محمد جرم شیر، رضا والی، حسین رحیم پور

و با سپاس ویژه از یاسمن آرامی

طراح: زیلا اسماعیلیان

چاپ یکم: ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: زرین نقش

شابک: ۹-۹۷۸-۶۰۰-۱۲۲-۲۱۳-۹

ISBN: 978-600-122-213-9

هرگونه نقل و استفاده و اجرا از این نمایشنامه ها بسته به اجازه ی کتبی ناشر است.

www.NilaBook.com

Nila@NilaBook.com

www.instagram.com/NilaBooks

تهران - صندوق پستی ۱۹۵۸۵/۵ - تلفن ۶۶۷۳۴۲۹۸

قیمت ۲۵۰۰۰۰ ریال

فهرست

- ۷.....این جا همه می بخشد
- ۹.....یادداشت نویسنده
- ۱۲.....نمایشنامه
- ۹۱.....می دونی چی خنده داره؟
- ۱۰۱.....تقسیم (دیویژن)
- ۱۱۱.....یک دنیا معذرت

یادداشت نویسنده

نمی‌دانم چرا این نمایشنامه را نوشتم. واقعاً نمی‌دانم.

در مارس ۲۰۰۲ وقتی داشتم با هواپیما جایی می‌رفتم، و ذهنم حسابی درگیر مشغله‌هایم بود، ایده‌ی این نمایشنامه به سراغم آمد — این که چه می‌شد اگر آدم‌ها می‌توانستند صفحه‌ی زندگی‌شان را پاک کنند و زندگی را از نو شروع کنند — و این ایده من را به نتایج غیرمنطقی‌اش رساند. می‌گویم غیرمنطقی چون داستان این‌جا همه می‌بخشند هر چیزی هست جز چیزی قابل پیش‌بینی. مثل اتفاقی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱. این نمایشنامه از دید من پاسخی به حمله‌ی یازدهم سپتامبر نیست، ولی مشخصه‌هایش فقط با محرک‌های فجایی مثل آن سه‌شنبه‌ی منحوس قابل درک می‌شوند. وقتی این فکر به ذهنم رسید، همان کاری را کردم که همیشه انجام می‌دادم: یقه‌ی الاهی الهام را چسبیدم، گلاویز شدم و به زمینش زدم (در عالم واقعیت، لپ‌تاپم را برداشتم، یک نوشیدنی سفارش دادم و مشغول کار شدم).

متلاشی‌شدنِ دو ساختمانِ عظیم در نیویورک و ازدست رفتنِ زندگی‌هایی که در آن دو ساختمان جاری بودند، مثل چتری فرسوده بالای سر تمام اتفاقات این نمایشنامه آویزان است. البته موضوع این نمایشنامه راجع به سیاست و تروریسم نیست. ممکن است به نوعی از

ترور مربوط باشد؛ یعنی به: حملات بی رحمانه به قلب آدم هایی که ادعا می کنیم دوست شان داریم. و جدا از همه ی این ها نمایشنامه نمایشنامه ی «رابطه» است در ناب ترین مفهوم. نمایشنامه ای خوش ساخت است (در مفهومی که فرانسوی ها می گفتند) اگر نه نوشته ای متکی بر مفاهیم و محتوا. شیوه ی نوشتنم در این نمایشنامه با بقیه ی کارهایم تفاوت دارد. شخصیت هایش نام و نام خانوادگی دارند. داستان در یک صحنه ی بلند در مکانی واحد اتفاق می افتد؛ با ذکر نام شهری معین در روزی خاص. نمایشنامه در انفجارهای اندوه و خشن بر کاغذ فروبارید، نه فقط به خاطر آن روز لعنتی ماه سپتامبر، بلکه ضمناً به خاطر چیزی از خودم که در صفحاتش می دیدم. و مردی که در ردیف روبه روی من نشسته بود. و زنی در صف بازرسی امنیتی فرودگاه. و شما، احتمالاً، شمای که این کتاب را دست گرفته اید. در نمایشنامه ی این جا همه می بخشد سعی دارم به نقطه ی صفر زندگی های ما بپردازم، به آن حفره های خالی در درون خودمان که سعی می کنیم با لباس های خوشگل مارک دار بپوشانیم شان، با ادکلن های گران قیمت و کیف های شیک. چرا به جای این که خیلی ساده به کسی بگوییم «نمی دونم دیگه دوست دارم یا نه» موضوع را صدها مایل دور می زنیم؟ چرا؟ چون کفش دویدن ارزان است، دویدن و دورزدن آسان است و صداقت سخت ترین کار و راکدترین ارزش رایج بر گروی ارض.

در آثار من، تا پیش از این، تمایلی وجود داشت به جاری شدن در خلأ جغرافیایی و اخلاقی. این بار نمایشنامه ای نوشته ام درباره ی دوتا آدم نیویورکی که جدل کُنان در صبحی تیره و تار و آژگار با همدیگر و با خود رودر رو می شوند. آینه را قدری بالاتر نگه داشتم و کوشیدم به معاینه دریابم چه طور خودخواهی محض می تواند حتّا در لحظات خودباختن در سطحی ملی برقرار بماند. دقیق نمی دانم چرا [در چنان

موقعیتی] بر این موضوع انگشت نهادم، ولی حاصلش این است. نوشتنش مثل هر نمایشنامه‌ی دیگری که تا به حال نوشته‌ام هم آسان پیش رفت هم دشوار. بخش‌هایی از آن دردناک بود و بخش‌هایی تسلی‌بخش. هم دوستش دارم و هم از آن متنفرم. همین‌ست که می‌بینید. پس با آن همراه شوید.

نیل لیبوت

۱۸ اکتبر ۲۰۰۲